

بررسی ادله متکلمین مبنی بر عدم استناد حدوث یا امکان ذاتی به جاعل

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

علت نگه‌داری عکس توسط علامه طهرانی در منزلشان

آقای شیخ صدرالدین وقتی قم بودند - حدود یک ماه پیش قبل از ماه رمضان - می‌گفتند که یک روز من دیدن آقا سید محمدحسین رفتم. نشسته بودیم دیدیم عکس پدر و جدشان را اینجا گذاشته‌اند. گفتم که آقا مفاخر شما اینها نبودند! شما مثلاً بیاید عکس اساتیدتان را بگذارید؛ عکس آقای حداد و آقای قاضی و آقای طباطبائی - رضوان الله تعالی علیهم. بعد نظر ایشان این بود که مرحوم آقا قبول کردند ولی ظاهراً فراموش کردند بگذارند. ولی نظر مرحوم آقا اصلاً در این مسئله عکس، این نبود که بخواهند فخری داشته باشند یا عکس‌های اساتیدشان را بگذارند یا اینکه بخواهند اطاق را تبدیل به عکاس‌خانه بکنند بلکه نظر ایشان این بود که این نسب ایشان در میان افراد، نوه‌ها، نتیجه‌ها و امثال ذلک محفوظ بماند و این یک امر طبیعی است

که از نظر انتساب به جهت اینکه طبعاً ظروف ممکن است حائل و مانع بشود از اینکه انسان مخصوصاً بچه‌ها و احفاد و اولاد - اگر مثلاً این نسب یک نسب علم و تقوا است - متذکر بشوند و به واسطه تذکر در خیلی از موارد ممکن است تنبّه‌ای برای اینها پیدا بشود. مثلاً ما بلند شویم بیاییم به عکس پدر بزرگ و پدرمان نگاه کنیم، انسان نگاه کند حالاتی که بوده است تجدید می‌شود. وضع و تعصب و روش و مرامی که آنها داشتند [تجدید می‌شود]. حالا فرض کنید یکی پدر بزرگش یک آدم [دزد] سر گردنه‌ای بود، این دیگر لازم نیست حالا عکسش را دو متر قاب کند آنجا بگذارد! مثلاً آدم سر گردنه و حرامی بود، حالا این هیچ لزومی ندارد ولی اگر فرض بکنید شخصی متدین و متقی بود [این کار خوب است].

مثلاً یکی از آن افرادی که واقعاً من همیشه یادش می‌کنم همین جد شیخ علی بیضون است. پدر بزرگ ایشان یعنی پدر والده ایشان بسیار مرد متقی‌ای بود و از حواریون آقا سید عبدالحسین شرف‌الدین جبل عاملی بود و... خیلی در حفظ داشت و هر جا می‌نشست خلاصه به ذکر مناقب و اینها می‌پرداخت.

من در دو سه سفری که در آنجا رفتم - خدا
رحمتشان کند - من قبل از [وفاتش] با او بودم.
ایشان در محاضراتمان می آمد و هر جا که صحبت از
ائمه و امیرالمؤمنین علیهم السّلام می شد یک دفعه
بنده خدا در وسط صحبت ما شروع می کرد به روایت
خواندن و صلوات فرستادن و مخالفین و اینها را لعن
می کرد! آثار ولایت در چهره اش پیدا بود! من
هیچ وقت خسته نمی شدم و هر وقت با او می نشستم
دلم می خواست ساعت ها طول بکشد! پیرمردی بود
دیگر اصلاً قدرت بر تکلم نداشت ولی اصلاً خیلی
خوشم می آمد بنشینم و فقط به او نگاه کنم! و
می توانم بگویم که واقعاً شیعه واقعی بود یعنی شیعه
بمعنی الکلمه بود و مثلاً لازم است که در بیوت
صورتی از ایشان و عکسی از صورت ایشان باشد که
بچه ها بیایند ببینند مثلاً نگاه به این پدر بزرگ و
جدشان کنند و خصوصیات و آثار روحی را بگیرند
چون همین ها مسائلی است که انسان را متذکر و
متنبه می کند. اگر اینها نباشد آدم در ظروف مختلف
می افتد و اصلاً در یک مسائلی [می افتد] که همه

چیزها را فراموش می‌کند. نه پدری داشت و نه پدربزرگی داشت و اصلاً به راهی و آنها ... به قول مرحوم آقا می‌فرمودند که وقتی این عکس‌ها نباشد به جای آن، چیزها و مسائل دیگر می‌آید.

من خودم یک روز به منزل یکی از بستگان بسیار نزدیکمان رفتم و باور نکردم اصلاً ایشان فرزند یک عالم بوده است! یک عکس‌ها و چیزهایی [داشتند] که احساس کردم این به خاطر تقصیر ما است! چون ما آنجا کم می‌رویم به جای اینکه برویم صحبت کنیم، همان یک مجلسی که من رفتم ... تقوا و علم و اینها. خانواده‌اش محجبه هستند! نه اینکه حالا بی‌حجاب باشند ولی صحبت در تبدل فرهنگ است. اگر اینها نباشد کم‌کم به جای آن مناظر، منظره‌ها، اشکال مختلف، کوبیسم می‌آید و هزارتا از این مسائل می‌آید و کم‌کم این نفس و روح با مظاهر جدید خو می‌گیرد و آشنا می‌شود.

لذا ما اصلاً در منازلمان باید این عکس‌ها را داشته باشیم. مثلاً مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در منزلشان در همان اندرونی عکس حرم امام رضا علیه السّلام را گذاشته بودند و قاب کرده بودند. در

اطاق‌ها عکس‌گنبد امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عکس کعبه و فلان گذاشته بودند. خود عکس که ملاک نیست. حتی خود حرم هم ملاک نیست! آنچه که ملاک است خود نفس امام علیه‌السلام است! چرا می‌گویند که بلند شویم به حرم امام رضا برویم؟ به‌خاطر اینکه نفس در ارتباط با این مظاهر شکل می‌گیرد. وقتی در حرم امام رضا می‌رود شکل می‌گیرد و آن روحیات و معنویاتی که الآن در آنجا هست به‌واسطه همین مظاهر منتقل می‌شود یعنی آن روحیات از دریچه این مظاهر وارد می‌شود. همین مسئله هم راجع به عکس هست؛ شما عکس حرم امام رضا جلویتان باشد یا من‌باب‌مثال عکس یک هنرپیشه کذا جلوی چشمتان باشد، فکرتان و ذکرتان این هست، در نماز و خوابتان این هست، یا اینکه حرم حضرت [باشد] نمی‌شود چشمتان به حرم امیرالمؤمنین و گنبد بیفتد و خاطره‌ای در ذهن نیاید این نمی‌شود! اصلاً امکان ندارد. نمی‌شود چشمتان به آن مسجدالحرام و کعبه بیفتد و همین‌طور فقط مثل بی‌تفاوت به این مسئله نگاه کنید. این اصلاً

امکان ندارد! این مظاهر انسان را هم به دنبال خودشان می‌کشاند. یک منظره جالب انسان را به دنبال خودش می‌کشاند. یک عکسی که حاکی از یک مسائل است انسان را به دنبال خودش می‌کشاند.

علت ضرر داشتن تقویت تخیلات برای سالک

چرا می‌گویند که برای سالک تقویت تخیلات ضرر دارد؟ به خاطر اینکه او را به دنیا می‌کشاند و او را به تعینات همین‌طور سوق می‌دهد و منظور مرحوم آقا در اینکه عکس‌های اساتید خودشان را در کتابخانه گذاشتند به خاطر این بود که بچه‌ها و شاگردهایشان این چیزها را ببینند و این سلسله و تقوا را ببینند حالا پدرشان را بیایند مشاهده کنند و متنبه و متذکر بشوند بالأخره اینها هم یک وقتی بوده‌اند. از این نگاه کردن‌ها این ذهن به طرف آن معنویات می‌رود و انسان را رها نمی‌کند تا اینکه انسان وارد اطاق بشود فقط ببیند به دیوار رنگ است و چیز دیگری نیست.

انتقال محکی به ناظر توسط عکس

این اثری که الآن این عکس‌ها دارد انتقال محکی به ناظر است یعنی آن پیام‌ها و پیغام‌هایی که در درون

خودش هست دارد همه آن پیغام‌ها را به ناظر منتقل می‌کند. این مسئله است فلذا ایشان درصدد این مسئله بودند. اما اینکه چرا عکس اساتیدشان را نگذاشتند [به خاطر این بود که] اگر می‌آمدند این کار را انجام می‌دادند ممکن بود که برای خیلی‌ها سؤال پیدا بشود که چرا از میان این عکس‌ها اینها را انتخاب کردند؟! ممکن است عکس‌های دیگری هم باشند، چرا نسبت به آنها غفلت شده است و حالا آیا مقصود جناح‌بندی است؟! آیا منظور یک حساب‌های دیگری است؟! منظور مقابله‌ای است؟! چرا عکس آقای کذا و فلان مرجع تقلید که این‌همه رایج و دارج است در این اطاق نیست و مثلاً عکس علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - هست؟! چطور اینکه الآن می‌بینیم، به خیلی از جاها که می‌رویم اینها افرادی هستند که با این جاها مرتبط هستند اینها خیلی از عکس‌ها را در اطاقشان گذاشتند. برای چه گذاشتند؟! می‌گوییم: شما معتقد به این آقا هستید؟! می‌گوید: نه، به خاطر مردم گذاشتیم! اگر راست می‌گویی بردار! می‌گوید که دلیل ندارد، بنده از این

آقا خوشم می‌آید دلم می‌خواهد بگذارم. پس به خاطر همین مسائل و ملاحظه کاری‌ها حالا ولو این ملاحظه کاری‌ها درست باشد ولی از هر کسی یک چیزی زیبنده است.

حالا مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - با آن شأن و شخصیت بلند شوند یکی یکی عکس‌ها را بگذارند و عکاس‌خانه [بشود]! فرض کنید عکس آقای قاضی و علامه طباطبائی را بگذارند بعد هم افراد دیگر بیایند [بگویند که] چرا عکس فلان آقا را نگذاشتید و چرا عکس آقایان فعلی را نمی‌گذارید؟! خوب دیگر دورتادور همه این مسائل می‌شود! چون در اینجا افراد مختلف و از هر صنفی می‌آیند و از هر صنفی در اینجا شرکت می‌کنند؛ یکی ممکن است موافق با این آقایان باشد می‌گوید که این آقا جزو خودمان است. یکی ممکن است اصلاً مخالف با این آقا باشد و موافق با آقای دیگر باشد می‌گویند که چرا آقای طهرانی عکس فلان آقا را از همین مراجع نگذاشت؟ ایشان شاگرد آقای خوئی و آقا سید محمود شاهرودی و آقا شیخ حسین حلی بود و ایشان کفایه را پیش مرحوم آقا سید محمد داماد

خوانده بود و امثال ذلک. اگر قرار باشد که ایشان وضعیت بی طرفی داشته باشد که همه را لحاظ کند از اول در که وارد می شویم تا نزدیک آن منبر که دور می زنیم باید این عکس های آقایان باشد که دل همه به دست بیاید! والا اگر نه، بخواهد یکی از آنها را بگذارد و یکی را نگذارد فوراً - مخصوصاً در این زمان آنها که اطلاع بر منویات انسان ندارند - انسان را به یک جناح وابسته می کنند که این آقا از این طرفی است و انقلابی است و ضد انقلاب ها می گویند که این آقا انقلابی است و انقلابی ها می گویند که این آقا تأیید ما را می کند!

اساس جریان مرحوم علامه طهرانی بر محوریت و ترکز بر جنبه اعتدال

در حالی که اصلاً اصل و اساس جریان مرحوم آقا بر محوریت و بر ترکز بر یک جنبه اعتدال و عدم گرایش به آنچه که سایر افراد گرایش دارند بود. آن هم گرایش هایی که همه آنها معلوم نیست منبعث از مسائل اعتقادی باشد! چه بسا مسائلی که به دنبال شایعات و بیاوبروها و قضایای دیگر [باشد]. مکتب مرحوم آقا و مرام ایشان ارائه مکتب اهل بیت است. فقط این است و دلیلی نداریم بر اینکه ظهور این

مکتب فقط در بعضی از چهره‌های خاص است و دیگران از این مسئله محروم هستند و اگر قرار بر این باشد که ایشان هم بخواهند در این مسائل متابعت دیگران را بکنند بنابراین مثل دیگران شدند و این دیگر ارائه چه مسئله‌ای است؟! مثل افراد دیگر شدند!

ما خیلی از جاها می‌رویم مثلاً شخصی هست اصلاً خیلی‌ها را قبول ندارد ولی این عکس را روی طاقچه گذاشته است چون افرادی که در اینجا می‌آیند خوششان بیاید که مثلاً فلان عکس [آنجا هست] اما کسی که بخواهد به دنبال یک مسیری باشد که به دور از این مسائل و منویات باشد او باید از این مطالب دور باشد. اصلاً عکس یعنی چه؟! معنا ندارد انسان [بخواهد عکس بگذارد]. اگر قرار بر این باشد که بخواهیم عکس هر کسی را بگذاریم ...، بعضی‌ها هستند یک کلکسیون درست کردند از زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عکس پیغمبر گرفته تا هر آخوند روضه‌خوانی در آن کلکسیون آوردند! [از اینها] هستند تازه یکی از آن را هم برای من هدیه آوردند!

یک بنده خدایی هدیه آورد و خیلی هم [تعریف می کرد] ما نگاه کردیم دیدیم آقا هر نخود و لوبیایی را در این وسط گذاشته بودند! آن هم چه کسانی واقعاً! ساواکی در آن دیدم! آخوند ساواکی در آن بود! آخوند اطلاعات و ساواکی و وعاظ السلاطین در آن بود! خب این چه چیزی هست؟! یعنی چه؟! اگر نه، یعنی اگر قرار بر این باشد که انسان بخواهد هر شخص متقی ای را بیاورد و این عکس آوردن موجب بشود که انسان را به گروه و فئه ای منتسب نکنند انسان باید دویست تا عکس بیاورد در اطاقش بزند!! از عکس آقای بروجردی و قبل و سلف صالح و خلف لاحق گرفته همه [را باید بیاورد در اطاقش بزند]! و اگر نه، بخواهد یکی را دون دیگری بیاورد، این امتیاز و ترجیح از چه باب است؟! بنابراین اصلاً عکس گذاشتن یعنی چه؟!!

آنچه که منظور از عکس گذاشتن ایشان بود این بود که آن افراد نسبت به انتساب ایشان به این بزرگان مطلع باشند و اما عکس های اساتید عرفان و معارف خودشان را در اطاق های دیگر گذاشتند. در این

اطاق‌های ما این عکس آقای انصاری، آقای قاضی، آقای حداد و آقای طباطبائی هست. اینها در اطاق‌های دیگر هست و هر کسی می‌خواهد بیاید ببیند اما آنچه که در معرض هست طبعاً باید به دور از جهت‌گیری باشد.

ایشان می‌فرمودند که یک کسی پیش ما آمد و به ما اصرار داشت که عکس بعضی‌ها را بگذاریم. من به ایشان گفتم که اگر قرار است این عکس را بگذاریم خب افراد دیگر می‌آیند می‌گویند که آقا این چه خصوصیتی دارد که شما این عکس را گذاشتید؟ حالا باید عکس‌های دیگر هم گذاشته شود. بالأخره آقای خوئی هم استاد ما در اصول بودند. آقای شاهرودی هم [استاد ما] بودند. خب اصلاً آقای شاهرودی ضد عرفان بود! اصلاً ضد عرفان و فلسفه و اینها بود و خیلی بر این مسئله منکر و مُصر بود. باز هم آقای خوئی نسبت به مسئله عرفان این‌طور نبود یا مثلاً فرض کنید آقا شیخ حسین حلی، آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی، آقا سید عبدالهادی شیرازی و آقا سید جمال گلپایگانی را بگذارند خلاصه همین‌طوری [عکس همه را] بگذارند. اینکه

نمی‌شود! تازه ایشان گفتند که ما قبول نکردیم که مثلاً یک عکسی را بگذاریم. دوباره ایشان می‌فرمودند که آن شخص برای گذاشتن اصرار کرد و من دیدم که نه، این اصرار دیگر خارج از متعارف است لذا نپذیرفتم. خب این مسئله مسئله واقعی است و لهذا انسان اصلاً نسبت به این قضیه عکس و اینها همان‌طوری که نظر خود ایشان هم بر این مسئله بود اصلاً عکس گذاشتن یعنی چه؟! البته نظر ایشان نبود که مثلاً افراد عکس بگذارند لذا من هم هیچ توصیه‌ای به رفقا حتی راجع به عکس ایشان ندارم که در محل داشته باشند. اگر کسی می‌خواهد داشته باشد در اطاق خاصش اشکال ندارد عکس [ایشان را بگذارد].

من عکس را از همین باب می‌گذارم یعنی از همین فلسفه‌ای که چون خود ایشان گذاشتند از این قضیه می‌گذارم والا اگر من هم تشخیص بدهم باز ایشان نسبت به این عکس که ما می‌گذاریم ... مثلاً الآن من عکس ایشان را در اندرونی گذاشته‌ام و در بیرونی نیست. البته قصد دارم بگذارم نه اینکه نگذارم

و حتی یک عکسی هم تهیه کردم. ایشان یک وقتی خودشان یک عکسی انداخته بودند تقریباً حدود شش هفت سال قبل از فوتشان به نظر می‌رسد در یکی از همین عکاس‌خانه‌ها در چهارراه شهداء که الآن دیگر نیست و به جای دیگر رفته است. کوچک [عکس] را به ما دادند پشت آن‌هم نوشته بودند. بالأخره یکی از دوستان به آنجا رفت و توانست این عکس را پیدا کند و یک عکسی تهیه کرد گرچه فیلمش خراب شده بود و کپک خورده بود، یک اصلاحاتی روی آن انجام داد. من از نظر همین مسئله این را انتخاب کردم که حالا یک قابی برایش بگیریم و بزنیم. این [عکس زدن] فقط براین اساس است یعنی براین اساس است که انسان و افرادی که در آنجا می‌آیند و همین‌طور به بچه‌ها، قوم و خویش‌ها و دوستانش آن موقعیت و کیفیتِ شخصیتی یک بزرگ [را نشان دهد] چون اینها در همان ظهورات، خودش را نشان می‌دهد و جلوات مظهر همین مسائل است و تا وقتی که انسان پایبند ظواهر است نیاز به اینها دارد. وقتی که دیگر از اینها عبور می‌کند یک مطلب دیگری است.

فعلیٰ هذا این نکته باید رعایت بشود والا نه،...
ما که اصلاً جای این حرف‌ها نیست یعنی بیش از آن
مقدار که جنبه لحاظ مسائل معنوی در آن هست این
موجب بعضی از حرف‌ها و صحبت‌ها می‌شود و
داعی هم نیست. چرا بیخود انسان بیاید یک حرفی
را به وجود بیاورد؟! من شنیده‌ام که بعضی از دوستان
ما که آمده‌اند صحبت کرده‌اند و همین حرف عادی
زدند افراد آمدند گفتند که فلانی مبلغینش را این شهر
و آن شهر می‌فرستد تا اینکه برایش مرید پیدا کنند!
یک حرف عادی یعنی همان راهی را که از خود
مرحوم آقا این راه را گرفتند نه از بنده، حالا من دارم
به شما می‌گویم که شما این حرف‌هایی را که بلد
هستید از بنده بلد بودید یا از زمان آقا این حرف‌ها را
بلد بودید؟! حالا دارید طبق همان در فلان شهر در
شهر خودتان تبلیغ می‌کنید، آیا این تبلیغ بنده است؟!
گرچه ما نباید که اصلاً به حرف و نقل‌های دیگران
توجه کنیم ولی داعی هم نیست بر اینکه بیخود آدم
چرا بیاید [این کار را بکند]؟ آدم عکس را بین پاکت
در کمدش می‌گذارد. این همه عکس هست این را

بالا بگذارد. واقعیتش را عرض می‌کنم.

تلمیذ: ببخشید از ایشان بعضی از رفقا نقل کرده‌اند که در مورد عکس خودشان اینکه توجه به صورت مانع از توجه به معنا می‌شود.

استاد: البته این مسئله درست است که توجه به

صورت مانع از توجه به معنا می‌شود ولی انسان باید

نسبت به آن مرتبه و مرحله‌ای که خود سالک در آن

مرتبه هست توجه کند. بله، در یک مرتبه اگر انسان

بخواهد از صورت به معنا برسد خود صورت

حاجب و مانع است ولی صحبت این است که تا

انسان به آنجا نرسیده است برحسب ظروفی که دارد

حکم خاص به خودش را دارد. در بعضی از موارد تا

انسان توجه به صورت نکند اصلاً نمی‌تواند برسد!

چطور اینکه خود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه

- در سیر خودشان به همین مسئله هم بودند. ایشان

عکس‌های مرحوم استادشان را داشتند و من خودم

هم یادم هست که این عکس را قاب کرده بودند و

عکس را در اطاق ذکر خودشان گذاشته بودند در

همان منزل دولاب و احمدیه [عکس را] قاب کرده

در آنجا گذاشته بودند و حتی در روی طاقچه

خودشان عکس دیگری بود هر وقت از مسجد

می‌آمدند به این نگاه می‌کردند و من آثار شعیف را

وقتی که ایشان نگاه به عکس آقای حداد می کرد
 اصلاً از چهره ایشان می دیدم و می دیدم اصلاً چطور
 ایشان دارد با اینها واقعاً عشق بازی می کند ولی تمام
 اینها همه مادون وصول به این مرتبه بود. بله، ایشان
 وقتی که به یک مطلبی و مرتبه ای رسیدند که
 احساس کردند ممکن است این عکس ها مانع بشود
 تمام عکس های آقای حداد را بین ما تقسیم کردند.
 بعضی از آن را به من دادند و بعضی ها را به اخوی
 بزرگ دادند و بعضی ها را به آقا سید ابوالحسن
 دادند. این مربوط به این است ولی برای افرادی که
 هنوز نیاز دارند و هنوز برای راهشان نیاز به کمک
 دارند، مطلب تفاوت پیدا می کند و این طور نیست.

تلمیذ: توجه به صورت و شکل که در رساله مرحوم بحر العلوم هست مطلب درستی
 است؟

استاد: توجه به صورت همین طور که خدمتتان
 عرض کردم نکته ظریفش در اینجا این است که یک
 وقتی انسان به این صورت عادت می کند به نحوی که
 اگر توجه نداشته باشد یک احساس خلائی برای او
 حاصل می شود. این صحیح نیست حتی در همه
 مراتب صحیح نیست! یعنی انسان به واسطه توجه به
 یک شیء نفس او عادت می کند و نمی تواند از او

عبور کند. این مطلبی را که ایشان هم می‌فرمایند شاید منظور آقا ناظر به این قسمت باشد. آن چیزی که منظور من است خیلی بالاتر از این مرتبه است. یعنی افق این مسئله خیلی افق بالایی است اما حالا من آن را به اصطلاح مطرح کردم و این مرتبه را نگفتم.

یک وقتی انسان توجه به یک صورت می‌کند و از آن صورت به یک معنا می‌رسد این اشکال ندارد. اگر این طور بود خود مرحوم آقا هم حتی عکس‌های اساتیدشان را دیگر نباید جلوی‌شان بگذارند؛ در همان جایی که می‌نشستند می‌نوشتند. رفقا می‌دیدند در آن بالای این کتابخانه مسائل و عکس‌هایی بود یا اینکه گاه‌گاهی نگاه می‌کردند.

علت حرمت موسیقی

آنچه که هست این است که انسان در ارتباط با صورت گیر کند. یعنی فرض بکنید نفس عادت کند. چرا می‌گویند که شنیدن موسیقی حرام است؟ مخصوصاً برای سالک شنیدنش اشکال دارد؟ به جهت اینکه موسیقی در انسان یک حالت عادت می‌آورد صرف‌نظر از بعضی از جهات مخربی که

دارد، حالا گیرم بر اینکه به قول بعضی‌ها موجب تلطیف بشود و برای بعضی‌ها انسان را به حیوانیت و اینها نیاورد ولی خود نفس موسیقی حالتش حالت مُعَبَّدَه است و انسان را به این مسئله عادت می‌دهد. این عادت ضرر دارد یعنی این عادت، نفس را می‌بندد و نمی‌گذارد که انسان از این مرتبه رشد کند و در همان مرتبه نگه می‌دارد. نسبت به جنبه صورت که در آنجا هست و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - البته در آنجا اشکال دارند نسبت به اینکه شما فرمودید، این جنبه است که انسان نسبت به صورت قفل بشود و نفسش به صورت عادت کند به طوری که دیگر نفس نتواند غیر از این صورت بخواهد به آن معنا برسد و به قول معروف در معانی گیر کند و نتواند به آن حقیقت برسد، در الفاظ گیر کند و نتواند به آن معانی برسد. اینجا به اصطلاح اشکال هست و این روش، روش صحیحی نیست. انسان را گیر می‌اندازد و اما اگر انسان توجه به لفظ کند و از آن به عنوان نردبان و سُلّمی برای رسیدن به آن معانی استفاده بکند این اشکالی ندارد.

کیفیت حال سالک در وقت ذکر گفتن

تلمیذ: در ذکر هم سالک باید نظرش به همان معنا به استادش باشد؟

استاد: در ذکر اصلاً نباید انسان نسبت به استاد

نظر داشته باشد اصلاً! اگر [توجه به استادش] داشته

باشد ذکرش خراب می شود! در ذکر فقط باید توحید

مدنظر باشد حتی امام هم نباید که در نظر انسان باشد.

چون سالک در موقع ذکر دارد مظاهر را کنار

می گذارد و فقط دارد به مبدأ توجه می کند. بله،

حقیقت امام اصلاً عین توحید است ولی چه کسی

حالا می تواند به آن حقیقت امام برسد که حالا فرض

کنید او را مدنظر قرار بدهد یا ندهد؟! اگر ما به یک

جایی رسیدیم که ولایت امام زمان عجل الله تعالی

فرجه برای ما عین ولایة الله شد عیب ندارد آن وقت

در ذکر، امام زمان را هم بیاورید مسئله ای نیست ولی

أَنَّى لَنَا بِإِثْبَاتِهِ؟! ما اصلاً در الفاظش گیر هستیم!

یعنی تا یک لفظی نگوییم و... اگر بخواهیم یک ذکر

قلبی بگوییم در مرتبه دهم پانزدهم چرتمان می گیرد!

یعنی برای اینکه بیدار باشیم مجبور هستیم زبانمان

کار کند! خود اذکار قلبی اذکار مهمی است! یا اینکه

در بعضی از چیزها در آن مواردی که انسان اصلاً

نباید به هیچ ظهوری راه بدهد و توجهی در آنجا

داشته باشد در آنجا اصلاً نفس عادت ندارد! این عادت برای گردش لسان است زبان حرکت بکند و طبعاً این موجب تنبه بشود که البته اشکالی هم ندارد اما اگر قرار باشد که انسان بخواهد در ذکر صورتی به کار بیاورد خود آن صورت حاجب است و جایش در اینجا نیست.

وَهُمْ وَتَنْبِيْهٌ:
رُبَّمَا تَوَهَّمُ مُتَوَهِّمٌ أَنَّ ذَاتَ الْمُمَكِّنِ الْمَأْخُوذِ مَعَ الْوُجُودِ مُمْتَنِعٌ لَهُ الْعَدَمُ امْتِنَاعاً ذَاتِياً
نُظَرًا إِلَى الْمَجْمُوعِ لِكَوْنِ اجْتِمَاعِ التَّقْيِضِينَ مَحَالاً لِذَاتِهِ فَيَكُونُ مَا يَبْزَاهُ وَجُوباً ذَاتِياً
لَا بِالْغَيْرِ.^۱

در اینجا مرحوم آخوند بعد از اینکه اثبات وجوب ذاتی به شرط محمول را برای ممکن محفوف به وجود یا برای موجود خارجی کردند و فرمودند که هر وجودی که در خارج تحقق خارجی داشته باشد و هر موجودی، به نفس وجود ضرورت به شرط محمول بر او عارض می شود و این ضرورت، ضرورت ذاتیه است نه ازلیه. یعنی ضرورتی است تا مادامی که موضوع موجود باشد. در اینجا ممکن است که بعضی ها ایراد وارد کنند و بگویند که شما که قائل به ضرورت ذاتیه و وجوب

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

ذاتی برای ممکن هستید پس دیگر در اینجا بین واجب الوجود که ضرورت ذاتیه دارد و ممکن الوجود به شرط محمول یعنی به شرط وجود، دیگر در اینجا فرقی نیست. یعنی همان طوری که وجود برای واجب ضرورت دارد و طارد عدم به امتناع از موضوع خود است همین طور ممکنِ موجود در خارج در ظرف وجود دیگر وجود برای او ضرورت دارد و طارد عدم به امتناع است و چون عدم برای او ممتنع است پس وجوب برای او ضرورت دارد پس دیگر نیازی به علت ندارد و خود او بی نیاز از محدث و جاعل است. این اشکالی است که اینها کردند.

علت فرق قائل شدن بین ضرورت ذاتیه و ضرورت ازلیه

مرحوم آخوند در اینجا اختلاف در قضیه را به فرق بین ضرورت ذاتیه و ضرورت ازلیه برمی گردانند. ایشان در اینجا می فرمایند که بله، ممکن است محفوف به وجود یا آن موجود خارج بر یکی از دو قسمین انتساب در اینجا گرچه این وجوب محمول برای او ثابت است ولی این وجوب محمولی قوام و ضرورتش به غیر است یعنی تا آن واجب بالغیر نباشد که واجب جاعل و وجوب فاعل

و علت است این وجوب و ضرورت ذاتی تحقق ندارد. فلهذا ما بین ضرورت ذاتیه به شرط وجود موضوع و ضرورت ازلیه فرق گذاشتیم و در هردو قضیه ضرورت برای آن موضوع هست منتها یکی ضرورت را ازلاً بدون انتزاع تحقق موضوع برای خودش ثابت می‌کند مانند **اللَّهُ وَاجِبٌ** یا **اللَّهُ قَیُّوْمٌ** و یکی از اینها چون ماهیات امکانیه است گرچه همان هم ضرورت ذاتی و به شرط محمول دارد و می‌گوییم که **زیدٌ موجودٌ بوجوبِ ضروری** منتها می‌گوییم که **مادامَ زیدٌ زیداً** اما اگر زید از زیدیت افتاد به واسطه قطع ارتباط بین جاعل و این زید و به واسطه عدم عنایت و لطف و به واسطه عدم دوام افاضه و اضافه اشراقیه دیگر بنابراین زیدی نیست. وقتی که زیدی نبود دیگر وجود خارجی هم نیست. یا به عکس دیگر وجودی نیست و وقتی که وجودی نبود دیگر زیدی هم در کار نخواهد بود.

پس وجوب زید به خود زید مشروط است یعنی این وجوب به ضرورت محمولی برای زید، مشروط است به اینکه خود زید باشد. اگر زید نبود دیگر

وجودی هم نیست. مثل اینکه می‌گوییم: الآن وجود این کتاب ضرورت دارد. چرا ضرورت دارد؟ چون هست. اینکه هست الآن ضرورت دارد. حالا من این کتاب را برمی‌دارم و داخل در بخاری می‌اندازم و می‌سوزد. وقتی که سوخت دیگر کتاب نیست و خاکستر است. الآن خاکستر ضرورت دارد و وجوب کتاب دیگر در اینجا ضرورت ندارد. الآن امتناع برای این کتاب ضرورت دارد یعنی انتظار عدم برای او در اینجا ضرورت دارد. چون ممتنع و معدوم است.

بنابراین وجوب این وجود برای این کتاب تا مادامی است که علت معدمه، این کتاب را معدوم نکند و علت موجد بقاء این کتاب را تضمین کند. اگر علت مبقیه آمد و دست از تضمین خودش برداشت مثل اینکه یک اوراقی هست و از طرف شخص یا مرکز و بانکی الآن به این اوراق اعتبار داده می‌شود و این اوراق الآن این مقدار ارزش دارد. ارزش این اوراق از تاریخ فلان تا تاریخ فلان خواهد بود. یک ساعت که از آن تاریخ بگذرد دیگر این اوراق با کاغذهای دیگر فرقی ندارد. قبل از این یک ساعت ممکن است که این اوراق میلیون‌ها تومان

قیمت داشته باشد. پس تمام ارزشی که الآن بر این اوراق مترتب شده است به واسطه اعتبار معتبر است چون معتبر در اینجا اعتبار کرده است و موضوع را در اینجا باقی گذاشته است. به عدم آن اعتبار، آن موضوع هم از بین می رود. پس این وجوب اعتبار و ارزش برای این اوراق مادامی است که معتبر بخواهد به اعتبار خودش ادامه بدهد.

وجود در اشیاء هم همین طور است؛ وجوب در این ماهیات ممکنه وجوب محمولی و وجود و ضرورت وجود برای این ماهیات تا مادامی است که آن علت مبقیه دست عنایت خودش را بر سر این ماهیات گسترده است. اگر آن دست را بردارد دیگر زیدی نیست تا اینکه وجود را بخواهیم به او نسبت بدهیم یا ندهیم. روی این جهت بین ضرورت ذاتیه و ازلیه که مربوط به پروردگار است و نیاز به علت مبقیه ندارد و مستقیم به ذات است در آنجا تفاوت هست.

وَهُمْ وَتَنْبِيَهُ:
رُبَمَا تَوَهُّمَ مُتَوَهُّمٌ أَنَّ ذَاتَ الْمُمكنِ الْمَأْخُوذِ مَعَ الْوُجُودِ مُمْتَنِعٌ لَهُ الْعَدَمُ امْتِنَاعاً ذَاتِيّاً
نَظَرًا إِلَى الْمَجْمُوعِ لِكُونِ اجْتِمَاعِ النَّقِیْضِیْنِ مَحَالاً لِذَاتِهِ.

ممکن است این طور تصور بشود که ذات ممکنی که با وجود اخذ شده است یعنی خود ذات ممکن،

نه آن ممکن. ذات ممکن یعنی ذات به شرط وجود و ماهیت به شرط وجود که گفتیم که بالنسبه به وجود و عدم، متساوی الطرفین است این عدم بر او در ظرف وجود امتناع دارد و امتناع بالغیر ندارد بلکه این امتناع، امتناع ذاتی است. چون وجود الآن بر این ممکن احاطه پیدا کرده است و در هر جا که وجود احاطه و استیلاء پیدا کند وجوب را با خودش می آورد. چون طرد عدم می کند. نظراً به مجموع ممکن با این وجود، در اینجا قائل به وجوب ذاتی برای اوست چون با فرض وجود برای ممکن اگر احتمال عدم را بدهیم به معنای این است که این ممکن در وقتی که موجود است در همان وقت بتواند عدم بر او صدق بکند و این نیست مگر اجتماع نقیضین. بله، ممکن است آن وجود ازبین برود بعد عدم جایگزین بشود اشکالی ندارد. عدم با آمدن وجود ازبین می رود و دیگر عدمی نیست. در وقتی که وجود، وجود است و با فرض حیثیت وجود، فرض عدم بشود این مثل این است که با فرض سواد، بیاض هم در همان محل ثابت بشود و این اجتماع نقیضین است.

پس مابایزاء این که امتناع عدم باشد وجوب ذاتی می‌شود و این دیگر وجوب بالغیر نیست. خوب نتیجه‌اش چیست؟ ممکن مرکب واجب بالذات است و وجوب همه ماهیات وجوب بالذات است و با باری تعالی دیگر فرقی ندارند و دیگر احتیاج به صانع ندارند و اینها نتایجی است که بر این مسئله بار می‌شود و نفس حدوث خودش کفایت برای این می‌کند و دیگر احتیاج به جعل ندارد.

فَيَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَتَنَبَّهَ مِمَّا كَرَّرْنَا الْإِشَارَةَ إِلَيْهِ أَنَّ الضَّرُورَةَ هَاهُنَا لَيْسَتْ مُطْلَقَةً أَزْلِيَّةً بَلْ ضَرُورَةٌ بِشَرْطِ الذَّاتِ فَكَمَا أَنَّ الْإِنْسَانَ إِنْسَانٌ بِالضَّرُورَةِ مَا دَامَ كَوْنُهُ إِنْسَاناً.

باید این آقا متوجه بشود که ضرورت در اینجا با ضرورت مطلقه منتسب به ذات باری تفاوت می‌کند بلکه ضرورت به شرط ذات و به شرط موضوع است [همان‌گونه که انسان به ضرورت انسان است تا زمانی که انسان باشد]. همان‌طوری که شما ذاتیات یک شیء را به یک شیء منتسب می‌کنید در وقتی که فرض این است که آن شیء مورد لحاظ قرار بگیرد نه اینکه تغییر پیدا کند همین‌طور اگر شما یک وجود را به یک شیء منتسب می‌کنید تا وقتی این وجود

۱. همان، ص ۲۲۶.

منتسب به شیء است که آن علت مبقیه این شیء را
نگه دارد.

فَكَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْمَوْجُودُ بِالْضَّرُورَةِ مَا دَامَ كَوْنُهُ مَوْجُودًا.

در انتساب ذاتیات به شیء، مادامی که انسان
است هم چنین انسان موجود موجود بالضروره است
تا وقتی که موجود است، نه وقتی که معدوم شد و
باید در اینجا به دنبال علت مبقیه بگردیم.

فَهَذَا بِالْحَقِيقَةِ وَجُوبٌ بِالْغَيْرِ لِأَنَّ الْوُجُودَاتِ الْإِمْكَانِيَّةَ وَاتِّصَافَ الْمُمْكِنَاتِ بِهَا إِنَّمَا
يَكُونُ بَعْدَ تَأْثِيرِ الْفَاعِلِ إِيَّاهَا وَ مِنْ هَاهُنَا وَضَحَ أَنَّ وَجُوبَ الْوُجُودِ فِي الْمُرَكَّبِ مِنَ
الْوَاجِبِينَ الْمَفْرُوضِينَ إِنَّمَا هُوَ بِالْغَيْرِ لَا بِالذَّاتِ.

[پس این حقیقتاً وجوب بالغير است زیرا
وجودات امکانیه و اتصاف] ممکنات به این
وجودات امکانیه بعد از این است که فاعل اثر گذاشته
است، نه قبل آن. از اینجا روشن می شود که آن بحثی
که قبلاً در شبهه ابن کمونه در بحث ترکیب از دو
واجب گذشت، آن وجوب وجود در مرکب از دو
واجبی که فرض بشود در صمدیت حق و در عدم
نیاز و غناء ذاتی پروردگار در آنجا وقتی که صحبت
این شد که اگر دو واجب مفروض بخواهند با
همدیگر جمع بشوند این وجوب وجود، وجوب
بالغير است و بالذات نیست چون نفس اجتماع از
ناحیه غیر آمده است. گرچه آن دو جزء، واجب
مفروض و بالذات هستند ولی اجتماع آنها مستند به

آنها خواهد بود. اجتماع آنها مستند به خود اجتماع
 نیست چون هردوی اینها متفاوت هستند. الآن این
 دو چیز در دست من هست. فرض می‌کنیم هردو
 واجب بالذات هستند؛ هرکدام از اینها واجب بالذات
 برای خودشان هستند ولی اجتماع اینها و اینکه
 بخواهند به این حالت دربیایند این ممکن می‌شود و
 این از وجوب بالذات خارج شده است. تا وقتی که
 همه اینها جدا هستند این واجب بالذات می‌شود و
 این هم واجب بالذات می‌شود ولی اگر این دوتا
 بخواهند باهم بر سر یک سفره جمع بشوند آن وقت
 جمع شدنشان ممکن می‌شود و وجوبش از بالغیر
 آمده است. حالا می‌گوییم که وجوبش از خودش
 آمده است فرق نمی‌کند ولی بالأخره بحث بر سر
 اجتماع است. این اجتماع و ترکیب این هیئت، این
 هیئت چه می‌شود؟ وجوب ذاتی یا وجوب بالغیر
 می‌شود؟ این وجوب بالغیر می‌شود. این وجوب را
 از ناحیه اجزاء در اینجا آورده است نه از ناحیه
 خودش.

وَ مِنْ هَاهُنَا وَضَحَ أَنَّ وَجُوبَ الوجودِ فِي المُرْكَبِ مِنَ الواجِبِينَ المَفْرُوضِينَ إِنَّمَا هُوَ
 بِالْغَيْرِ لَا بِالذَاتِ وَ كَذَا الِامْتِنَاعُ فِي المُرْكَبِ مِنَ الْمُتَمَتِّعِينَ امْتِنَاعٌ بِالْغَيْرِ لِأَنَّ المَجْمُوعَ
 فِي مَرْتَبَةِ أَحَدِ الْجُزْءَيْنِ لَيْسَ وَاجِباً وَ لَا مُتَمَتِّعاً بَلْ مَا دَامَ كَوْنُهُ مَجْمُوعاً.

وجود در مرکب از دو واجبین مفروضین، بالغیر

است و بالذات نیست. امتناع در مرکب از دو ممتنع
امتناع بالغیر است و امتناع بالذات نیست. مجموع و
آن جمعیت در مرتبهٔ یکی از دو جزء، واجب نبود.
آنچه که واجب بود أحد الجزئین تنها بود. این جزء
برای خودش واجب است و این جزء هم برای
خودش واجب است. این اجتماع در آن مرتبه،
واجب نبود. اجتماع در مرتبهٔ متأخر از جزئین است
و این دو جزء حکم علت برای اجتماع را دارند. بلکه
مادامی این مجموع، واجب است تا وقتی که مجموع
باشد. اگر این جمعیت از بین رفت دیگر اصلاً
جمعیتی در این صورت وجود ندارد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد